

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که بحث در این بود که اگر آن که مال است شرعا و آن که نیست جمع بکند بفروشد مثلا شراب و سرکه را فتوای اصحاب بر این است که ادعای اجماع شده در سرکه درست است در شراب باطل است این را در مرحوم شیخ و دیگران به استدلال مثلا حالا بحث استدلالی عرض کردم ما در شیعه احکامی که در اول داشتیم این جنبه های نحوه ی استدلال و بررسی ها و حتی بعد تحلیل های فقهی ما اصولا نداشتیم این از زمان علامه تدریجا شروع شد و علامه عنصر اجماع را زیاد در فقه ما داخل کرد .

خیلی از اجماعاتی که ما الان داریم منشأش علامه است ها اشتباه نشود ، اصلا قبل از علامه نمی بینیم منشأ این اجماع ، طبعا علامه در شهر حله بود ، شهر حله به طور کلی متأثر به زمینه های مرحوم سید مرتضی بود که اجماع را حجت داشتند اصلا خبر واحد را حجت نمی دانستند لکن علامه خبر واحد را هم حجت دانست فرقی این است . اما اجماع را زیاد آورد و خیلی از مسائلی که الان ادعای می شود اجماعی ، اجماعی اگر ریشه یابی بشود اصلش برای علامه است قدس الله ، طبعا بعد از علامه هم عده ی زیادی از این مسائل را آوردند فرض کنید مثل جامع المقاصد و دیگران لکن مناقشات هم شروع شد .

عرض کردیم قوی ترین مناقشات در این جهت تقریبا نسبت به زمان خودش برای مرحوم مقدس اردبیلی است ایشان مناقشاتش از بقیه قوی تر است هم در اجماعش شبهه می کند هم در خیلی از اخبار که به عنوان صحیح تا آن زمان برخورد می شده با آن شبهه می کند هم ، علی ای در روایات بررسی می کند این زمینه را مرحوم مقدس اردبیلی باز کرد و خوب زمینه ی خوبی بود بخش اخبارش را دو شاگرد ایشان صاحب مدارک و صاحب معالم توسعه دادند اما اجمالا بعد از چون در این زمان مرادف شد با آمدن اخباری ها این سنخ بحث ها تقریبا تعطیل شد با آمدن

مخصوصا فضای ایران فضای حکومت شیعی بود صفویه ، خیلی با این بحث ها نمی ساخت فضای حکومتی رفت روی جهت اخباری گری و رواج اخباری گری . با آمدن مرحوم وحید بهبهانی قدس الله سره البته اخباری ها هم سعی کردند تحلیل بکنند ، بررسی بکنند ، مناقشات بکنند مثل صاحب حدائق مثلا لکن خوب فرق می کرد تا آن کارهایی که اصولیین ، مرحوم وحید چرا مناقشات را شروع کرد هم تحلیل را شروع کرد هم مباحث رجالی را تکمیل کرد ، توضیحاتش را دادیم ، از بعد از وحید اصول شیعه رنگ و بوی دیگری گرفت.

اصلا اصول شیعه از زمان وحید رنگ و بویی گرفت که با اصول اهل سنت ، با اینکه شیعه اصول نداشت اصلا ، اصول هم از سنی ها گرفت مثلا اصول علامه هر چه دارد از سنی هاست متن سنی ها را ترجمه کرده یعنی رأی شیعه را درش اضافه کرده است و الا اصول نداشت اصول وحید بهبهانی اصول شیعه است دقت کردید ؟

چرا چون اخباری ها مهم ترین اشکالشان این بود که این مباحث اصولی با طریقه‌ی اهل بیت نمی سازد ، روشن شد اشکالشان چه بود؟ هنر وحید این بود که همین مباحث اصولی از روایات در بیاورد که با اهل بیت می سازد مثلا خیال می کردند برائت را همین جوری گفتند اصولی ها روی قاعده گفتند ، مرحوم وحید درآمد از حدیث رفع .

حدیث رفع را فرض کنید مثل علامه و اینها ذکر نکردند دقت می کنید ؟ حتی شیخ طوسی شاید تعجب بکنید حدیث رفع را شیخ طوسی اصلا ندارد کلا در کتبش ندارد نه در کتب حدیث نه در فتوا شاید تعجب بکنید ، حدیث رفعی که شیخ طوسی دارد ثلاثی است که برای اهل سنت است این حدیث رفعی که ما داریم که این قدر بحث می کنند بعضی ها شاید سه سال ، دو سال بحث می کنند اصلا شیخ طوسی را نیاورده است ، کلا حدیث رفع ندارد ، توضیحاتش را دادیم در محل خودش .

لکن اخباری ها این را آوردند حدیث رفع را با اینکه در شبهات موضوعیه است که ما حق را با آنها می دانیم اما مرحوم وحید آمد گفت نه شبهات حکمیه را هم شامل می شود ، استصحاب را از لا تنقض الیقین بالشک در آورد ، در صورتی که لا تنقض الیقین بالشک حضرات اهل سنت استصحاب را خیلی هایشان قبول داشتند اما لا تنقض الیقین بالشک نداشتند آنها اصلا لا تنقض الیقین بالشک نداشتند دقت کردید ؟ این را تصادف روزگار این است که لا تنقض الیقین بالشک را شیخ طوسی منفردا آورده است نه در کافی هست نه در فقیه هست لا تنقض الیقین بالشک فقیه هم نقل نکرده ، کافی هم نقل نکرده است ، توضیحاتش را هم عرض کردیم .

این صحاح ثلاثه ، سه تا صحیح زراره مشکلات فنی دارد اینها را در محل خودش عرض کردیم شیخ طوسی آورده اما در استصحاب به اینها تمسک نمی کند ، خود شیخ طوسی . خود شیخ طوسی مثبت استصحاب است ، می گوید استصحاب حجت است چون این شیء بوده و اگر شک بکنیم می گوئیم اصل بقائش است مانع پیدا ، شک در مانع می کنیم مانع آمده از بینشان و اصل عدم مانع است پس باقی است ، اصل عدم مانع است پس آن باقی است ببینید اصلا لا تنقض الیقین بالشک این را خودش تنها آورده است .

اما مرحوم وحید بهبهانی هنر ، لا تنقض الیقین بالشک را هم اخباری ها آوردند نه اینکه نیاوردند ولی گفتند در موضوعات است . عرض کردم خدمتان به طور کلی در ذهن مبارکتان باشد کل احادیثی را که مرحوم شیخ و بعدی ها اضافه کردند یک چند تایی یک جوری به هر

حال به باب استصحاب مرحوم شیخ کل روایاتش در موضوعات است در شبهات موضوعیه است کلش ، اینها آمدند بعد گفتند تعبیر یک تعبیری است که شامل شبهات حکمیه هم می شود مثلا تعبیر ارتکازی است مثل صاحب کفایه است دقت می کنید ؟

تعلیل ، فانه لا ینبغی لک ان تقض الیقین بالشک بعد هم این ارتکاز عقلاء است فرق بین شبهات موضوعی و حکمی ، از این راه وارد شدند دقت کردید ؟ این کار را اولین بار مرحوم وحید ، لذا اصول ما خوب دقت کنید ما در استصحاب چه بحث های طولانی در ، اهل سنت ندارند ، اهل سنت استصحاب را دارند اما همه ی آنها هم قائل نیستند به استصحاب عده ایشان قائلند ، استصحاب را دارند اما این بحث هایی که ما داریم اصلا ندارند ، اصلا آنها اگر کتاب های ما را نگاه بکنند تعجب می کنند سر در نمی آورند درست هم هست عرض کردم حق هم هست .

یکی از دوستان ما گفت تقریرات یکی از این آقایان معاصر می دانم اسم نمی برم ، ایشان اسم برد دادند به این احمد الطیف شیخ ازهر که بخواند بعد از حدودی به اوزنگ زدند پرسیدند چطور بود نظرت درباره ی کتاب ، گفت چند صفحه خواندم هیچ چیزی نفهمیدم ، چند صفحه خواندم هیچ چیزی نفهمیدم راست هم می گوید خوب ، این راهی را که ما رفتیم یک چیز جدیدی است آنها اصلا در اصولشان این حرف ها وجود ندارد ، اصول آنها را هم که ما می خوانیم نمی فهمیم یعنی مشکل دو طرف است نه یک طرف ما هم حرف های آنها را می خوانیم نمی فهمیم .

علی ای حال این اصول متاخر شیعه خیلی در این جهت تاثیر گذار بود یکی از کارهای بسیار بسیار مهمی را که وحید انجام داد این تحلیل ها و استدلال ها همه را شروع کردند ریشه یابی کردند مثلا فرض کنید در غنیه دارد حالا نقل می کنند از غنیه ، مثلا این نزد ما ، عندنا این تمام شد این آیا این عندنا اجماع است اجماع نیست این اجماع حجت است حجت نیست دلیل دیگری پیدا بکنیم از روایات پیدا بکنیم برگردیم به روایات از روایات چه در می آید شبهات چیست و الی آخره این مساله هم همینطور است یعنی الان این فقه متاخر ما در باب مکاسب حتی در باب طهارات خیلی واقعا از این جهت غنی شده است و یک استقلال پیدا کرده است میان اهل سنت هم این نیست.

اهل سنت در فقه قدیمشان حرف های زیادی دارند مثل الان ما که ما هم الان آقایان غالبا می خوانند سر در نمی آورند ، اما در فقه جدیدشان ندارند خیلی ، کاری نکردند بیشترین کارها را در فقه و حدیث و رجال و اینها قدمایشان کردند اما ما از زمان وحید خیلی کارها کردیم انصافا حقایقا چه در معاملات چه در مکاسب خیلی کارها شده لکن خوب عرض کردم دو تا مشکله داریم یکی اینکه زبان ما با زبان بقیه ی علمای اسلام نمی خورد یکی اینکه مطالبی را که ما در مکاسب می گوئیم که در سطح جهانی الان مطرح است با لغت جهانی

نمی خورد این دو تا مشکل را داریم نه لغت جهانی را می فهمیم نه آنها لغت ما را می فهمند اگر این دو تا مشکل هم آقایان با دقت حل بکنند خیلی چاره گشا ، یعنی خیلی راه گشاست یعنی انصافا می تواند حوزه های علمیه نقش بزرگی را انجام بدهد کار بزرگی که حالا من بخواهم شرحش بدهم طولانی می شود و وقت ما هم گذشته است وارد نشویم .

این بحث بیع ما یملک و ما لا یملک را روایت داریم از امام عسکری اینها آمدند گفتند ما یملک و ما لا یملک هم مثل همان است مثلا شراب و سرکه دیگر شروع کردند به تحلیل ، مرحوم نائینی و مرحوم شیخ گفتند تمسک به اطلاقات هم می توانیم بکنیم ، احل الله البیع بعد گفتند این چند تا اشکال دارد شیخ عرض کردم یک اشکال دارد و مرحوم نائینی چهار تا اشکالش کرده و ما عرض کردیم اشکال اساسی هیچ کدام نیست اشکال اساسی چیز دیگری است توضیحاتش را دادیم ، اشکال اولی که مرحوم نائینی گفت و ما صحبت کردیم این بود که ما وقع لم یقصد و ما وقع لم یقع خواندیمش .

حالا یک راه دیگری می توانیم ما برای این مطلب جواب بدهیم یک توضیحی هم من راجع به این قسمت ببینید آقا وقتی شراب و سرکه را فروخت ببینید ما عرض کردیم راجع به فضای فقهی که ما داریم در کتب اصول فضاهای اصولی که ما داریم هشت تا فضا تصویر کردیم عرض کردیم یک فضا خیلی حاکم است بر اصول ما فضای عبد و مولی توضیحاتش را زیاد عرض کردیم یک فضا هم تازگی دارد خیلی رواج پیدا می کند فضای قانونی که ما برخورد قانونی بکنیم فضای قانونی

یک نکته ی اساسی در فضای قانونی ارتباط مواد قانونی به هم است ، در قانون مواد قانون از اول قانون تا آخر قانون باید مرتبط باشند اما در فضای عبد و مولی نه ، مولی صبح یک چیزی می گوید بعد از ظهر یک چیز می گوید شب هم یک چیز می گوید مولا است دیگر ، عبد هم باید اطاعت بکند . این یک نکته ی اساسی است یعنی نکته ای است که باید رویش

حالا می شود این مطلب را اینجا تطبیق بدهیم چون ما عرض کردیم گاهی خود فضای قانونی قید می آورد این را می خواهم یک توضیحی امروز بدهیم چون سابقا گفتیم حالا برای تکرار سابق است خیلی سابق است چند سال پیش ، مثلا بگوییم این آیات یا روایاتی که می گوید که شراب را نمی شود فروخت خود این آیات ، بگوید اگر شما شراب و سرکه را فروختید چون شراب را نمی شود فروخت پس نتیجتا بیع یقع علی السرکه بر روی خل واقع می شود سرکه به حساب نتیجتا این طور می شود دیگر آن فضای قانونی این طور است ، روشن شد فضا ؟

فضای قانونی وقتی آمد گفت شراب قابل فروش نیست روایت معروف پیغمبر ان الذی حرم شربها حرم ثمنها ، یک چیزی نقل می کنند اهل سنت که یک کسی برای پیغمبر سالی یکی از این خیک هایی که درش شراب بود برای پیغمبر می آورد بعد که آورد پیغمبر فرمود خداوند حرام کرده است گفت خوب به غلامش گفت برو بفروزش پولش را بیاورده به پیغمبر ، پیغمبر فرمود ان الذی حرم شربها حرم ثمنها پولش هم حرام است فرق نمی کند .

یکی از حضار : یعنی سال های قبل قبول می کردند ؟

آیت الله مددی : اینطور نوشتند دیگر آنها نوشتند ، جزو دروغ های آنهاست .

علی ای حال در روایات ما تاکید شده که پنج چیز در تمام شرایع حرام بوده یکی اش هم خمر است اصلا در تمام شرایع حرام بوده است و لذا توضیح دادیم احتمالا مراد نبیذ است شراب خرمایی ، بله شراب خرمایی را اهل کوفه می خوردند این درست است ، اصلا معروف بوده اهل مدینه هم می خوردند ، حتی عمر می گفتند نبیذ می خورده و لذا یک کسی نبیذ از همان قمقمه ای که عمر داشت خورد اصلا بیهوش شد از بس قوی بود که عمر باز شلافش هم زد گفت تو توانستی ، یعنی اینقدر این نبیذی که ، نوشتند در این کتاب الغدير آمده این مطلب جلد ۶ الغدير را نگاه بکنید شرح حالش آنجا آمده است .

علی ای حال دقت بفرمایید این مطلب را این مطلب بیایم این جور بگوییم می شود این طور گفت بگوییم در فضای قانونی ما با فضای قانونی این را درستش می کنیم وقتی که آمد شراب جایز نیست خرید و فروشش خود به خود بیع نسبت به آن قسمت باطل می شود نسبت به سرکه درست می شود .

توضیحا عرض می کنیم این مطلب را ما گفتیم خوب برای اولین بار است

یکی از حضار : از کجا این فضای قانونی ببینید شما که فضای قانونی فرمودید امر اطلاق ندارد ، نهی اطلاق دارد این قابل فهم است

اما اینجا الان

آیت الله مددی : حالا الان این هم قابل فهم است اجازه بفرمایید .

ما عرض کردیم برای اولین بار که فضای قانونی را مطرح کردیم توضیحا عرض کردیم ، از وقتی که صحبت تعارض بین دو تا حدیث مطرح شد ما تاریخ تعارض بین دو تا حدیث را از زمان خود پیغمبر شروع کردیم آمدیم تا بعد مثلا در میان اهل سنت در زمان خود پیغمبر

تعارض نبود اصلا اهل سنت روایت علاجی ندارند چون پیغمبر تعارض نداشته است ، یک روایت دارند ما جائی یوافق القرآن ، چهارسند دارد اهل سنت ضعیف می دانند ما هم چند تا سند داریم یکی اش معتبر است اما قبولش خیلی مشکل است قبول این خبر که پیغمبر فرموده باشند خیلی مشکل است ، برای امام صادق قابل قبول است برای پیغمبر قابل قبول نیست ، این توضیحاتش گذشت اما از عهد صحابه تعارض شروع شد .

در روایات ما هم از امام سجاده و امام باقر تعارض نداریم که آقا احادیث شما متعارض است از امام صادق داریم اولین احادیث ما در تعارض این تاریخ خیلی نکات مهمی دارد و امام صادق نفی نکردند یعنی معلوم بوده امام ملتفتند خوب دقت بکنید ، خیال نشود مثلا اشتباهی رخ داده است چون وقتی عمر بن حنظله می گوید یأتی عنکم یا غیرش دارد ، و این دو تا قاضی هر کدام الی حدیث منکم و هما مختلفان امام می گوید بله اما راهش این است که البته عرض کردم حدیث عمر بن حنظله در مرجحات گرفتند که ما قبول نکردیم ، بحثش گذشت مفصل .

این حدیث خیلی حدیث عجیبی است یعنی واقعا جزو عجایب احادیث است این حدیث عمر بن حنظله که ان شاء الله توضیحاتش سابقا عرض شد . ببینید دقت کنید تعارض را امام صادق قبول می کند ، حالا من چرا این حرف را می زنم ، ابن قبه که ظاهرا جزو متکلمین شیعه است ظاهرا دیگر حالا ابن قبه رحمه الله رازی طهرانی ، ایشان یک کلامی دارد که ظاهر کلام این است که خود ائمه نمی دانستند کلامشان متعارض است خیلی عجیب است از ایشان ، این مطلب در مقدمه ی کمال الدین آمده است ، ما از نوشته های ابن قبه چیزی درست در اختیار نداریم در مقدمه ی کمال الدین مرحوم شیخ صدوق با اینکه ایشان متکلم نیست کلا یک نمی دانم ۲۰ صفحه چقدر خیلی طولانی از کلام ابن قبه نقل می کند ایشان طولانی نص عبارت ابن قبه ، ما الان از کتب ابن قبه به ما نرسیده است ، ایشان آنجا نقل می کند از کلام ابن قبه یک ان قلت و قلت می کند که ائمه ملتفت نبودند که کلماتشان متعارض است این بیخود است حرف بیهوده ای است .

تعارض شروع شد عرض کردیم بله آقا ؟

یکی از حضار : برای چه آورده این مطلب را ؟

آیت الله مددی : به یک مناسبتی بحث های کلامی دارد بحث های حدیثی ندارد به یک مناسبتی این بحث را ایشان آورده است و ما توضیحاتش را عرض کردیم کلام ابن قبه را هم ظاهرا خواندیم در دوره های قبلی الان ظاهرا در ذهنم نیست ، علی ای غیر از ابن قبه نداریم که مثلا بگوید .

آن وقت نوشتارهای اولیه‌ی ما در تعارض زمان موسی بن جعفر است ، احادیث اولیه‌ی ما در تعارض از امام صادق است ، نوشتارهای اولیه‌ی ما در تعارض از زمان موسی بن جعفر است ، یونس بن عبدالرحمن کتابی دارد این مرحوم نجاشی و مرحوم شیخ در فهرست اسمش را ذکر کردند لکن دو تا اسم یکی نوشته علل الحدیث ، یکی نوشته اختلاف الحدیث .

و عرض کردیم صحیح هم در عبارات همان اختلاف است نه تعارض این نکته‌ی فنی را عرض کردیم آقایان ما دائما نوشتند تعارض ، تعارض ، چون تعارض مبنی است بر اینکه کل حدیث فی عرض الآخر باب تفاعل است دیگر ، کل حدیث فی عرض الآخر معنایش این است که هر دو حجت هستند یک حجیت تعبیدی قبول بکنیم ، هر دو بشوند در عرض همدیگر اما اختلاف نه این یکی مخالف اوست ممکن است یکی حجت است یکی نیست ، یا هر دو حجت نباشند ، دقت کردید چه می‌خواهم بگویم ؟

البته ما چون خودمان قائل به حجیت خبر نیستیم نه مثل سید مرتضی یعنی با شواهد قبول می‌کنیم ، ایشان مطلقا قبول نمی‌کند شواهد و غیر شواهد ندارد لکن لذا اختلاف حدیث می‌بینیم و عرض کردم کرارا کرارا تکرار در کل روایات علاجیه‌ی ما هیچ کدام کلمه‌ی تعارض برده نشده است تاتی عنکم حدیثان متعارضان چنین کلمه‌ای را ما نداریم جز در این مرفوعه‌ی زراره در کتاب قوالی اللالی که یکی از علائم وضع آن حدیث هم همان است چون تعارض آنجا آمده در کلمه‌ی تعارض .

تعارض تقریبا از قرن چهارم اهل سنت آوردند چون قائل به حجیت خبر شدند تعارض را آنها مطرح کردند و الا ما تعارض نداشتیم ، اختلاف الحدیث همین که یونس قرار داد یا علل الحدیث آن هم درست است و لذا فرقی این است که اگر اختلاف الحدیث گفتیم این بحث بیشتر جزو ابحاث متعلق به حدیث قرار می‌گیرد اگر تعارض گفتیم جزو ابحاث اصول قرار می‌گیرد ، چون تعارض فرع حجیت است یعنی آقایان ما شما نگاه کنید بعضی هایشان چند جلد در تعارض نوشتند توجه نکردند که اصلا سنخ طرح بحث فرق می‌کند اختلاف الحدیث یک چیز است ، تعارض الحدیث و الاحادیث یک چیز دیگری است ، تعارض فرع حجیت هر دو است و الا یکی حجیت باشد یکی نباشد تعارض نمی‌کنند .

و این فرع حجیت تعبیدی است نه حجیت فعلی ، ما حجیت تعبیدی را قبول نکردیم ، یعنی باید شواهد را جمع بکنیم تا اطمینان به یکی پیدا بشود نمی‌شود شواهد در دو طرف پیدا بشود یعنی تعارض معنا ندارد اصلا امکان ندارد تعارض ، روشن شد ؟ تعارض در باب حدیث به این معنا امکان ندارد آنچه که هست اختلاف الحدیث است ، چون اختلاف الحدیث است این مناسب با همان ابحاث حدیث می‌شود و لذا با کلمه‌ی علل الحدیث علل در اصطلاح اهل سنت ، در قدیم ما هم به معنای بیماری‌های حدیث ، در حدیث چه بیماری‌هایی پیدا

می شود یکی از بیماری هایش هم اختلاف است ، اصطلاحاً لفظ بیماری به کار می بردند ، حدیث معلول یعنی بیمار ، یا سند یا متن یا هر دو و الی آخره چون مفصل دارند بحث حدیث معلول را مفصل دارند ، دقت می کنید ؟ ما نداریم این بحث ها را ما نداریم .

علی ای حال ما این توضیحاتش را عرض کردیم دقت کنید این مطلب را ما در آنجا عرض کردیم تعارض که مطرح شد و در کتاب رساله ی شافعی ظاهراً تا آن جایی که ما می دانیم اولین کسی که طرح داد حل بکند تعارض را با تخصیص اگر عام و خاص بودند تخصیص بزنیم ، کلمه ی تخصیص در کلمات شافعی آمده است . البته ما بعضی از نسخ فرض کنید در همین قرآن مثلاً دارد القرآن عام و خاص اینها داریم اما اینکه تخصیص بزنیم به اصطلاح اصولی این از زمان شافعی بوده است قرن سوم ، اول قرن سوم .

و در میان شیعه کسی که خیلی دامن زد به تعارض مرحوم شیخ طوسی است در قرن پنجم من کرارا عرض کردم روایت متعارض را نگاه کنید اکثر ، هشتاد درصد تعارض آن جایی است که شیخ طوسی منفرداً نقل می کند یعنی در کتاب کافی تعارض خیلی کم است ، در فقیه نیست چون اختیاری است گزینشی است این که می گویند کتب اربعه اشتباه است کتاب فقیه گزینشی است احادیثی را که قبول دارد آورده است کافی هم گزینشی است ، بله تهذیب جمع کرده کتاب هایی که جمع می کنند معارض هم جمع می کنند .

لذا بعد از نوشتن تهذیب خصوص روایات معارض را جدا کرد شد چهار جلد استبصار ، استبصار در باب تعارض است فقط فرق استبصار با تهذیب این است ، تهذیب ده جلد است استبصار چهار جلد است استبصار فقط روایات متعارض را سعی کرده حل بکند ، دقت کردید نکته چه شد ؟

پس بنابراین تخصیص را هم شیخ در اصطلاحات ما آورد در خیلی از جاها آمد تعارض را با تخصیص حل کرد خوب می دانید که در بین شیعه هم کم کم در اصول شیعه کلمه ی تخصیص راه افتاد تا الان تا زمان ما اسمش هم گذاشتند جمع مقبول ، اسمش هم گذاشتند جمع عرفی ، که ما عرض کردیم عده ای از آن هم مقبول نیست حالا دیگر نمی خواهم وارد این خصوصیات بشوم این تخصیص را به اصطلاح

آن وقت لذا یک فرعی را مطرح می کنند که می شود تخصیص را به خبر واحد داد یا نه تخصیص کتاب مثلاً قرآن . این مشکل سر این بود این لفظ تخصیص آمد این اصطلاح بود در صورتی که آن بیشتر جنبه ی شرح داشت روایت جنبه ی شارحیت داشت نه جنبه ی تخصیص اینها جنبه ی تخصیص آوردند ای بابا چطور می شود کتاب الله را به روایت شما تخصیص بزنید ؟



اینها را ما توضیح دادیم البته بعدها یعنی تقریباً یک حدود دویست سال قبل تقریباً از زمان شیخ یک چیزی به نام حکومت هم اضافه شد حکومت فرقی را با تخصیص در این گذاشتند که در باب تخصیص خروج موضوعی ندارد فقط خروج حکمی دارد مثلاً اکرم العلماء الا الفساق ، یعنی فاسق هم عالم هست اما وجوب اکرام ندارد ، اگر خروج حکمی بود اسمش تخصیص بود .

حکومت خروج موضوعی بود مثلاً من شک بین ثلاث و اربع کذا بعد می گوید لا شک لکثیر الشک اصلاً این شک نیست ، کثیر الشک شک ندارد ، این اسمش را گذاشتند خروج موضوعی ، خروج موضوعی اسمش شد حکومت در اصول متأخر شیعه که ۲۰۰ سال می شود تقریباً ، البته مقدمات حکومت در جامع المقاصد هم هست اما تعبیر ، البته تعبیر به حاکم در جواهر هم هست حاکم علی ذلک لکن مرادش از حاکم در جواهر تخصیص است نه حکومتی که شیخ انصاری گفته است شاگرد ایشان اشتباه نشود گاهی حاکم را به معنای مخصص آوردند این اشتباهات خلط اصطلاحات خیلی مشکلات درست کرده است .

عرض کردیم خروج موضوعی هم خوب یک مطلب تازه ای بود یک اصطلاح جدیدی بود و بعدش هم ورود را هم اضافه کردند آقایان ورود هم یک نوع خروج بود آن وقت فرق بین ورود و حکومت را به این گذاشتند که در باب ورود به مجرد تعبد یک دلیل دیگر برداشته می شود منجر به حجیت جعل ، در باب تخصیص به مجرد خارج نمی شود باید تنزیل بکند با تنزیل .

مثلاً شما اگر استصحاب می گوئید در اینجا این نجس بود الان من استصحاب نجاست می کنم اگر شارع آمد گفت خبر عادل خبر عدلین در موضوعات خارجی حجت است بین ، بین که آمد گفت مثلاً این پاک است این دیگر اصلاً جا برای استصحاب نمی گذارد تا تعبد بین آمد اصلاً استصحاب خود به خود می رود ، لذا گفتند نسبت امارات به اصول نسبت ورود است ، عرض کردم تفسیر ورود و تفسیر حکومت در عبارات متأخرین ما مشکل آمده من یک تفسیرش را فعلاً گفتم .

پس ورود آن جایی است که به مجرد تعبد یک دلیل دیگر خارج بشود ، حکومت در جایی است که به مجرد تعبد تنزیل بکند لا شک لکثیر الشک این جوری اما اگر به مجرد تعبد خارج شد ورود می شود و این توضیح هم برای اولین بار ما دادیم که بعید نیست البته بعید است انصافاً بینی و بین الله خیلی بعید است حالا خودم می گویم بعید نیست لکن بینی و بین الله خیلی بعید است شاید تفکر حکومت ریشه هایش در کلمات مرحوم نجم الائمه رضی دارد در شرح کافیّه بله آقا ؟

یکی از حضار : می گوید تخصصاً است بحث تخصصاً است

آیت الله مددی : تخصص نیست مثل حکومت است .

مثلا می گوید جاء القوم الا زید تناقض است نمی شود بگوییم چون جاء القوم بعد زید ما جاء چون با جاء القوم نمی سازد ایشان اشکال ادبی می کند نه اشکال اصولی ایشان اصول ننوشته است در شرح کافیه در تفسیر به اصطلاح استثناء این کلام مشهور را نقل می کند لذا می گوید به نظر من اینطور است جاء القوم الا زید یعنی القوم الا زید جاء یکی از حضار: این هم عرفی نیست.

آیت الله مددی: القوم الا زید، اول زید را خارج می کنیم، روشن شد؟ القوم الا زید جاء تا به تعارض نخورد.

من به نظرم می آید شاید زمینه ی مساله ی ورود که در کلمات متاخرین هم آمده اینجاست به هر حال ما گفتیم لذا الی الان در حوزه های ما ورود است و تخصیص است و حکومت، حکومت و ورود هم در کلمات علمای قدیم ما نیست همه را تخصیص گرفتند، در کلمات عامه هم نیست نه قدیمه نه حدیثا همه را تخصیص گرفتند مثل لا شک لکثیر الشک را تخصیص گرفتند روشن شد؟ آنها همه را تخصیص گرفتند این اصطلاح علمای شیعه است از حدود ۲۰۰ سال پیش از زمان شیخ انصاری حالا فرض کنید مرجعیت شیخ انصاری را حساب کنیم ۱۲۶۶ حالا ۱۴۰۰، ۲۰ سال دیگر می شود زمان، از آن زمان این اصطلاح در میان شیعه آمد بعد از آن هم مساله ی ورود پیش آمد. لکن ما آمدیم گفتیم نسبت سنجی بین دو تا دلیل منحصر به این نیست این نکته ای را که ما اضافه کردیم که آقایان ندارند کلا این سه تا نکته ای را که آقایان گفتند این را ما اسمش را گذاشتیم مجموعا ادبیات قانونی اسمش را گذاشتیم ادبیات قانونی، گفتیم اضافه ی بر آن روح قانون هم هست، روح قانون یعنی یک ماده ی قانونی آمده با ماده ی دیگر آن قانون را تفسیر می کنیم تفسیرش خود به خود یکی دیگر را برمی دارد.

فرض کنید مثلا اوفوا بالعقود داریم يجب اداء الشهادة هم داریم، آقای خوئی می گوید اشکال ندارد آدم برود پول بگیرد اداء شهادت، مشهور بین علما اخذ اجرت بر واجبات حرام است درست نیست، حالا چرا این نکته ی چرا خیلی مهم است هم آقای خوئی هم استادشان آقای ایروانی می گوید آقا دو تا دلیل داریم یکی اوفوا بالعقود و من یکنمها فانه آثم قلبه مثلا اگر این بعدها شهادت، حالا به تحمل شهادت دقت بکنید و یک آیه می گوید و یک آیه هم می گوید مثلا يجب اداء الشهادة اینها چه نسبتی با هم دارند نه تخصیص دارند نه حکومت هیچ کدام ندارند.

و لذا هر دو به حال خودشان دقت کردید؟ صاحب جواهر حرفش چیست، حرف صاحب جواهر این است که در وجوب خوابیده مجانیت این اسمش را ما گذاشتیم روح قانون این دیگر نمی خواهد، ادبیات قانونی نمی خواهد این فکر اصولی است، فکر قانونی است.

اصلا در وجوب خوابیده مجانیت، مثل اینکه بگویند در وجوب خوابیده مره و تکرار، فور و تراخی یا نه، چون مجانیت خوابیده پس اوفوا بالعقود را شامل است ببینید خود به خود وقت اداء شهادت واجب شد این دو تا ماده را با هم دیگر قیاس می کنید دیگر آیهی اوفوا بالعقود جاری نمی شود.

خوب آقایانی که بعد از ایشان آمدند مثل خود آقای خوئی، ابروانی، مرحوم آقای شیخ محمد حسین کاشف، مرحوم آقای شیخ محمد حسین اصفهانی رساله ای دارد در اخذ اجرت بر واجب ایشان هم اعتقاد، راست هم می گویند، می گویند ما چنین چیزی را قبول نمی کنیم در روح قانون نخوابیده واجب باید مجانی باشد این مجانیت در قانون نخوابیده است.

یک نکته ی سومی را هم ما اضافه کردیم اسمش را گذاشتیم فضای قانونی، این فضای قانونی به این معناست که خود قوانین باید با همدیگر یک تسانخ، تسانخ از سنخیت است نه تناسخ، تسانخ یک سنخیتی ارتباطی ترابطی با هم داشته باشند، خود مواد قانونی به حیثی که اگر تسانخ پیدا نشد یک ماده خواهی نخواهی جاری نمی شود، آن يجب اداء الشهادة اعتبار قانونی است، اما اوفوا بالعقود اعتبار قانونی هست لکن برای امضاء التزام شخصی، عقد التزام شخصی است نذر و عقد و عهد و شرط و اینها همه التزامات و اعتبارات شخصی هستند گفته شد التزامات شخصی را قبول نمی کنیم مگر قانون امضاء بکند پس اوفوا بالعقود امضاء التزامات شخصی است به عنوان المؤمنون عند شروطهم امضاء التزام شخصی است، شرط التزام است دیگر من التزام می دهم که این کار را انجام بدهم شرط می کنم شارع می آید التزام می کند ما بحثمان این بود اصولا در نظام قانونی جایی که خود اعتبار قانونی هست التزام شخصی ملاحظه نمی شود، روشن شد چه می خواهیم بگویم؟ جایی که خود قانون می آید قانون جعل می کند من می خواهم یک چیزی را التزام بدهم التزام دیگر معنا ندارد.

لذا اصولا التزامات شخصی شامل مثل عقد بیع، عقد اجاره برای این يجب اداء الشهادة نمی شود اگر نشد امضاء هم نمی گیرد، دقت می کنید چه می خواهیم بگویم؟ چون سنخ این دو تا قانون فرق کرد، اوفوا بالعقود امضاء التزام شخصی است. اما يجب اداء الشهادة اعتبار قانونی است، التزام قانونی است، التزام قانونی، التزام در محدوده ی التزام قانونی نمی آید ولذا فرمود المؤمنون عند شروطهم الا شرطا احل حراما او حرم حلالا آن حل را این جور، البته آقایان گیر کردند که چطور معنا بکنند ما اصلا گفتیم به جایی نمی رسیم، صحیحش این است این دو تا کلمه با همدیگر یک کلمه است الا شرطی که بخواهد قانون را دور بزنند الا شرطی که بخواهد قانون را بردارد.

شما می گوید مثلاً من شرط می کنم این کتاب را بفروشم به شرطی که یک جام شراب بخورم نمی شود این شرط نافذ نیست ، با شرط چون التزام شخصی است اصولاً التزام شخصی در محدوده‌ی التزام قانونی قرار نمی گیرد ، اگر در محدوده‌ی التزام قانونی قرار نگرفت دلیل امضاء هم شاملش نمی شود .

پس خود يجب اداء الشهادة که اعتبار شخصی است ببینید تخصیص نیست ، حکومت هم نیست ، ورود هم نیست ، اشکال آقای خوئی به جای خودش وارد است این چون این راه را نرفتند آقایان این راه را ما اضافه کردیم اسمش را گذاشتیم فضای قانونی یعنی با فضای قانونی گفتیم اخذ اجرت بر واجبات نمی شود ، دقت کردید ؟

چون اخذ بر واجبات از چیست از اوفوا بالعقود است ، اوفوا بالعقود هم قانون است راست است اعتبار قانونی است لکن خورده به عنوان امضاء التزامات شخصی ، التزامات شخصی هم در محدوده‌ی قانون نمی آید التزامات شخصی در محدوده‌ی قانون نمی آید اگر در محدوده‌ی قانون نیامد امضاء هم آن را نمی گیرد ، روشن شد چه می خواهیم بگویم ؟ این را ما گفتیم قبول خوب دقت کنید ، لکن این را ما گفتیم در مواد قانونی نه این ترابط را در قانون و عمل خود من این دو تا اشتباه نشود .

این گفته قانون گفته شراب نمی شود من گفتم شراب و سرکه پس آن التزام آن حکم شرعی می آید می گوید شراب خارج ، نه عمل من را حکم شرعی ، دقت کردید ؟ آن تسانخ و آن سنخیت و آن ترابط بین مواد قانونی است نه بین ماده‌ی قانونی و عمل من و کاری که من انجام دادم ، آن ماده‌ی قانونی بیاید بگوید آقا وقتی گفתי بعت شراب ، شراب با سرکه نسبت به شراب من اجازه‌ی بیع شراب نمی دهم پس سرکه درست است قانون نمی آید عمل تو را درست بکند ، دقت کردید ؟

قانون ماده‌ی قانونی را نگاه می کند ، آن ترابط قانونی است نه ترابط بین ، روشن شد ؟ روشن شد دیگر کاملاً نه بین قانون و عمل من لذا آن ماده‌ای که می گوید بیع شراب جایز نیست نمی آید بگوید آقا پس شما بیع سرکه ات درست است شراب باطل است این کار را نمی تواند بکند ترابط قانونی و فضای قانونی را ما قبول کردیم و متعرضش هم شدیم چون این را من چند بار تکرار کردم باز .

و لذا ما در باب مراعات دو تا دلیل یکی ادبیات قانونی داریم ، یکی روح قانونی داریم ، یکی ترابط قانونی ، فضای قانونی ، تسانخ قانونی این هم می تواند قید بزند و این قید زدن قانونی است یعنی اعتباری نیست به طور طبیعی اتوماتیک به قول امروز ما به طور طبیعی و اتوماتیک قید می زند وقتی که آمد دیگر آنجا شاملش نمی شود .

یکی از حضار : انحلال خودش در فضای قانونی نیست ؟

آیت الله مددی: نه .

روشن شد آقا پس بنابراین این وجه هم من امروز اضافه کردم که با مراعات فضای قانونی بگوئیم بیع شرابش باطل ، بیع سرکه درست ، فضای قانونی قبول کردیم لکن فضای قانونی بین دو تا ماده نه فضای قانونی بین ماده و عمل من .

یکی از حضار: این اسمش را چه بگذاریم ؟

آیت الله مددی: این هیچ اسمی نمی شود گذاشت ، باطل است ، باطل که اسم ندارد .

یکی از حضار: یعنی درستش نمی خواهید بکنید با این روش ؟

آیت الله مددی: خواستیم درست بکنیم با این راه با فضای قانونی درستش بکنیم نمی شود درست کرد با فضای قانونی ماده ی قانونی نمی شود درست کرد .

یکی از حضار: پس بیع باطل است .

آیت الله مددی: بیع باطل است .

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین